

سخنگوی حزب وحدت:

**طالبان از حزب وحدت اسلامی خواسته اند که
در بحران افغانستان میانجی گری کند**

تشکیل شورای عالی دفاع به هیچ وجه به معنای مخالفت یا جنبش طالبان نیست

حزب وحدت تمامی راه های ممکن را خواهد پیمود، تا بتواند رول مثبتی برای حل

مسالت امیر قضا یا بن طالبان و بقیهء جناحها بازی کند

اعلام آمادگی کردند. بدنبال پخش این اعلامیه ملا امیر خان مفتی مسئول وزارت فرهنگ و اطلاعات طالبان نیز ضمن بی اهمیت خواندن انتلاف شمال اظهار داشت که طالبان هنوز سعی دارند با جنرال دوستم مذاکره کنند و در انتظار هیئتی از سوی وی برای مذاکره به سر می برند.

در حالی که جنگ های جاری در شمال کابل تشدید یافته و به کابل نزدیک می شود طالبان در اعلامیه که از قندهار پخش گردید برای مذاکره با جنرال دوستم و احمد شاه مسعود

دولت پاکستان از تصمیم فوری خود مبنی بر بازگشایی
سفارت پاکستان در کابل منصرف شد

پس از پیروزی طالبان در کابل که با حسن استقبال دولت پاکستان مواجه شد، دولت پاکستان ضمن فرستادن هیئتی جهت مذاکره و تبادل نظر با طالبان، اعلام کرد که به زودی سفارت خانه پاکستان در کابل بازگشایی خواهد شد. ولی پس از تشنج اوضاع در شمال کابل و ص ۷

در همین حال محمد الله حیدری سخنگوی
حزب وحدت اسلامی در شمال
افغانستان اعلام نمود که طالبان ص ۴

امیر خان متقی اعتراف نمود که اهالی مناطق شمال کابل علیه طالبان دست به شورش و قیام زده اند

این يك واقعیت جدیدی است كه پیش روی طالبان قرار می گیرد

مناطق با يك شورش عليه طالبان، قيام نمودند. وي گفت: بعضی از مردم از رفتار نيك طالبان، سو استفاده کرده و عليه طالبان به اقدام جنگی دست زدند، دليل اين کار اين بود که ما به مردم اعتماد کردیم و فوراً سلاح ها ۷

روز چهارشنبه و پنجشنبه هفته گذشته، طالبان، شاهد يك شورش مسلحانه مردم مناطق اطراف میدان هوایی بگرام علیه خود بودند. امیر خان متقی کفیل وزارت اطلاعات و کلتور طالبان، اعتراف نمود که مردم این

**کمیته صلیب سرخ، تصمیم گرفته است که تعداد
کارمندان خود را در کابل تقلیل دهد**

بدنبال نزدیک شدن درگیری ها از مناطق شمال کابل به شهر کابل، در موجی از احساس نا امنی سازمان های بین المللی از جمله کمیته صلیب سرخ جهانی، ص ۳

بنام خداوند آگاهی، آزادی و برابری

گردهمایی مزار، آخرین شانس برای نجات کشور

افغانستان روز های حساسی را، تجربه می نماید. موضوعی را، در مرحله تعیین سرنوشت کشور، قرار گرفته است. با تسخیر کابل توسط طالبان و رانده شدن اداره کابل بسوی شمال کشور، عملاً دو مرکزیت شمالی و جنوبی، در کشور پدید آمده است و همین موضوع احساس خطری را در باره وحدت ملی و یکپارچگی جغرافیایی افغانستان، پدید آورده است.

تأمیت و یکپارچگی افغانستان، بیس از هر چیز دیگری به تصمیم طالبان در مرکزیت کشور، وابستگی پیدا کرده است. تا هنوز نشانه ای از سیاست ملی، در عملکرد طالبان به مشاهده نرسیده است. طالبان بجای آنکه به مشکل اصلی کشور، توجه نموده، در جهت حل آن، قدمی به پیش بگذارند، اولویت سیاست خود را به انفاذ شریعت اختصاص داده اند. به نظر می رسد که طالبان با این بهانه، از مسایل اساسی طفره می روند و حاضر نیستند که روی ساختار اداره کشور، با دیگر گروه ها، به بحث و مذاکره بنشینند.

درست است که نا امنی، یکی از معضلات اساسی در

**عملکرد طالبان منجر به توقف پروگرام های امدادی و
اعمار مجدد افغانستان می شود**

در این شماره میخوانید

ما جہ می خواہیم؟

2.6

سایه روشن هایی از هزاره جات

ص ۴

يك حکومت مبتنی بر تقاضم ملی... ص ۳

ص ۲۰۰

قبل راکت ها ما را به مرگ ص ۶

ص ٦

آمریکا هشدار داد که اگر طالبان در سیاست های خود تجدید نظر نکنند، امداد های بین المللی

متوقف خواهد شد.

محدودیت های اعمال شده از سوی طالبان در کابل باعث
ضعف‌یابی و خشم سازمان های بین الملل و آژانس های کمک رسانی شده
و برخی از سیاست گذاران علاقمند به پیروزی طالبان را به واکنش
عکس العمل و داشته است. آمریکا که از جمله کشور های است که از
پیروزی طالبان با حسن نیت استقبال کرده به این عمل هشدار داده است
که اگر طالبان در پالیسی های خود بنظر تغییر ننگند امداد های بین الملل
متوقف خواهد شد. ایالات متحده روز دوشنبه ۷۵/۷/۱۶ ص ۷.

باید در تشکیلات اجتماعی و سیستم سیاسی آینده کشور هم انقلابی به وجود بیاوریم تا عدالت جای گزین نظام های غیر عادلانه شود.

سخنانه، از پیشوای شهید

ما چه می خواهیم؟

«قسمت دوم»

فروشی اشکار لب به اعتراض بکشاید، هیچ انسانی نیست، که در پیش چشمان هزاران انسان هزاره که به حیث برده خرید و فروش می شوند، برای تسلی خاطر آنها حد اقل سرش را توأم با تأسف و تکان دهد. نه قانون مشروعیست بردگی را زیر سوال می برد و نه جامعه در برابر خرید و فروش هم مبین خویش علامت سوال می گذارد. آری، هنگامی که انسانی به بردگی کشیده می شود طبیعی ترین موقف اجتماعی او بی پناهی است، نه قانون به حمایت از او می پردازد و نه جامعه به یاری و همکاری او بر می خیزد. در یک کلام برده ها بی پنا هترین انسان ها از لحاظ موقف اجتماعی هستند، بویژه بردگانی که بعد از جنگ و شکست در جبهه مقاومت به بردگی کشانده شده اند.

فرار و آوارگی اصل دوم برای زندگی بقیة السیف هزاره ها است، برای اتانی که خود را باطایف الحیل از دم شمشیر دژخیمان و جلاخان امیر و از اسارت در چنگال عوامل خون آشام وی، بیرون کشیده اند. اما اینک که از گورستان دسته جمعی امیر گریز زده است از روی ناگزیری در مرکز حاکمیت امیر می آید تا در میان جمعیت انسانی آنپوشه شهر پناه گیرند. در اینجا به پناه آمده است تا زنده بماند. زنده ماندن برای او ولو قاجاتی به بزرگترین آرزویش زندگی تبدیل شده است. ولی آغاز زندگی در شهری که درودیوار و انسانش بیگانه است، برای کسی که فراری، آواره و قاجاق است، چگونه امکان پذیر است؟ نه پول دارد؛ زیرا تمامی سرمایه اش را از دست داده و نه حیثیت اجتماعی؛ زیرا آواره است که از مجازات محکومیت قتل عام، فرار کرده و برای زنده ماندن بطور قاجاق زندگی می کند. تنها وسیله و امکانی که برای زنده ماندن در اختیار دارد انرژی بدن است؛ با بدن کم انرژی و لاغر شب ورو با یک پشخت تا دست رنج این بار کشی را برای زنده ماندن به مصرف برساند و برای اینکه امیر و جلاخان را اغفال نموده و چند صبحی را زندگی کرده باشد باید آن قدر باورسنگین را بدوش بکشد تا در زیر آن پنهان گردد. از همین جا است که بارکشی به حیث اصل و کلمه «هزاره» مفهوم باربری را در اذهان ما مطرح می گردد، کلمه «هزاره» مفهوم باربری را در اذهان تداعی می کند و «جوالی» به یکی از صفات لینفک و ذاتی «هزاره» تبدیل می گردد. این است موقف اجتماعی انسان هزاره که صرف بخاطر هزاره بودن و شیعه بودن به این سیاه روزی مبتلا شده است. تازه خدا را هم شکر می کند که به این موقف دست یافته است. خدا را سپاس می گذارد از اینکه سرش آزین منارها نشده و در چنگال سربازان امیر به اسارت نیافتاده است.

اسارت در چنگال خشن طبیعت اصل سوم برای زندگی هزاره های است که در سایه ترحم حاکمیت از کشیده شدن تخم پشم شان و وزن آن در تراز و مصون ماندن و شمشیر جلاخان امیر برای بریدن سر آنها در غلاف شده است. اما امیر به خوبی می داند که تبعید هزاره ها از نقاط هموار و حاصل خیز در شب دره های عمیق و خطر خیز و در نشیب کوههای صعب العبور و سرکش، آنجا که خشونت طبیعت پیدای می کند، به معنای حبس و زندانی آنها در حصار خشن طبیعت است که امکان هر گونه زندگی انسانی و زمینه هر گونه بهره برداری و رفاه را سلب نموده و فقر کمر شکنی را که نه تنها جسم و روح را فرسوده می نماید، عقل را نیز تیره می سازد، بر آنان تحمیل می کند. راندن مردم ما در قعر دره های عمیق و در میان کوههای سر به آسمان «آنجا که آواز... به خدام نمی رسد» انداختن آنها در محبس های بود که نه کسی به کسی می رسید و نه کسی آواز و فریاد کسی را می شنید. زندگی کردن در آنجا جز به مفهوم کار برای زنده بودن نیست و اگر اندیشه ای برای زندگی مطرح باشد همان فکر پیدا کردن آذوقه برای شب است. آن هم به شرطی که کوچی ها و

انگیزه طرح عدالت سیاسی اجتماعی به حیث یکی از اساسی ترین آرمان های سیاسی اجتماعی در عین حالی که از اصالت، حقانیت، انسانی بودن دینی بودن این اصل مایه می گردد در بطن تاریخ سیاسی اجتماعی کشور ما ریشه دارد و از گذشته های بسیار تلخ، غمبار و درد آور تاریخی نشأت می گیرد، ما باطرح عدالت سیاسی اجتماعی بعنوان زیر بنای روابط سیاسی اجتماعی، در واقع در برابر جریان تاریخی می ایستیم، آن را به انتقاد می گیریم و جهت اصلاح روند آن برای یک مبارزه خستگی ناپذیر و بی امان میثاق می بندیم. نیاز ما به عدالت باز تاب گذشته های بلند تاریخی است که تنها با شکافتن و ارزیابی آن می توان میزان این نیاز و عطش بی پایان آن را انعکاس بخشید. به گذشته های بسیار دور برنی گردیم.

تاریخ صد ساله کشور، در باز می گشایم و گوشه های از آن را به مطالعه و بررسی می گیریم. تاریخ صد ساله کشور ما، تاریخ انحصار قدرت و دفن عدالت سیاسی اجتماعی است. انحصار قدرت سیاسی اجتماعی در کشور ما بر سبتر تبعیضات نژادی، زبانی، تاریخی و مذهبی تکوین یافته و رشد کرده است. همانگونه که بیان گردید، در ترکیب ملت افغانستان، ملیتهای متعدد، با زبان، تاریخ و مذهب متعدد نهفته است. تعدد ملیتها کشتگاه و زمینه بسیار مساعدی برای شکل گیری و رشد قدرت های انحصاری در این کشور بوده است. حاکمیت انحصاری برای پیروزی و بقا از دامن زدن به این تبعیضات تغذیه می کرد و تقویت می شد. انحصار قدرت به غیر انسانی ترین وجه بر محور نابودی حقوق و منافع سیاسی و اجتماعی اقشار مختلف ملت به جز ریشه وابسته به حاکمیت می پرخیزد. خطر ناگزیر از موارد فوق اینکه گاه انحصار قدرت با خون هزاران انسان از ملیتهای محروم تغذیه می شد و پایه های آن بر تل های مرتفعی از اجساد شقه شقه شده و بی جان و بر منارهای بلندی از «کله ها» استوار می گردید. در این میان هزاره ها و شیعه ها محرومترین قشر از اقشار اجتماعی ملت را تشکیل می دادند که خصوصاً حاکمیت با آنها در حد «انسان ندیدن» آنان بااعت محرومیت آنها از کونهایی مزایایی زندگی سیاسی و اجتماعی شده و سخت ترین و غیر انسانی ترین شرایط زندگی را بر آنان تحمیل می کرد. هزاره از مفهوم دارایی، بر خورداری و زندگی، فقط کوله باری از فقر را بر دوش می کشید و افزون طلبی حاکمان خود محور و افزون طلب را فقط باخون خویش می توانست اشباع نماید.

سیاست تبعیض بعنوان یگانه توجیه وزیر بنا برای حاکمیت انحصاری در اوج خصومت و کینه ورزی از زمان امیر عبدالرحمن آغاز شد، تا دوره انقلاب تداوم یافت و سپس در فصل پیروزی و امید، توسط حکومت سکنارستی ربانی، مسعود تعقیب و پیگیری گردید. قتل عام هزاره ها، فاجعه انسانی در حد نابودی بیش از شصت فی صد! اسارت، بردگی و عرضه آنها در بازار معاملات، غارت و چپاول سیستماتیک، تصرف و غصب بخشی و سببی از اراضی هزاره جات، محرومیت از راه یافتن در مراکز حساس دولتی، جلوگیری مغز های پر استعداد جامعه ما از ورود در پوهنتون، بویژه حربی پوهنخی، نمود های بارز و عینی از اعمال سیاست های تبعیض آمیز و غرض آلود انحصار طلبان فاشیست و سکنارست است.

وقتی که هزاره ها و شیعه ها در مقاومت عدالت خواهانه خود در جنگ با امیر عبدالرحمن پس از هزاران قربانی شکست می خوردند، اسارت و بردگی، فرار و آوارگی، تبعید و زندانی در حصار دره ها و سنگلاخ ها، به حیث سه اصل از اصول زندگی این مردم مطرح می گردد و جز این سه سرنوشت محترم راه چهارمی برای ادامه زندگی باقی نمی ماند. (اولین اصل، اسارت و بردگی است). هزاره های اسیر با تمام حقوق انسانی، سیاسی و اجتماعی خود به عنوان برده در سر چوک ها در مقابل شمن اندک لیلیم می شوند. بازار برده فروشی آنچنان رونق می یابد که مالیات این معاملات بخش قابل ملاحظه از خزانه دولت را تشکیل می دهد. در این فضا که از بغض و خصومت پر است حیثیت انسانی و اجتماعی هزاره ها آن قدر تحقیر و لگدکوب شده است که این فاجعه انسانی و مرگ ارزشهای دینی هیچ عکس العمل و واکنشی را در جامعه ایجاد نمی کند. هیچ کسی نیست که در برابر این برده

دامهای آنان مجال تحرک برای یافتن آذوقه را بدهند. موجودیت کوچی ها در هزاره جات یک بار اضافی است که از سوی حاکمیت بر هزاره جات تحمیل شده است. حضور کوچی های مسلح در هزاره جات برای هزاره های غیر مسلح همیشه تشنج زاء بحران آفرین و رعب آور بود. کوچه ها نه قانونی می شناختند و نه شرافت انسانی را، تازه اگر قانونی هم بود، دهشت افکنی کوچی ها را حمایت می کرد؛ زیرا در بار می خواست که برای حفظ این موقف اجتماعی هزاره، باید وحشت این مردم را از قتل عام و آوارگی حفظ نماید. (چنانکه گفته اند: برای حفظ وزن میش در میان انباری از دانه های جو روز یک بار سر گرگ را نشان بده) و تا این وحشت بر مغز و ذهن هزاره سایه داشته باشد، مفکوره عدالت خواهی و حق طلبی در آن زنده نخواهد شد. مرگ وحشت و زودون سایه های آن از مغز و ذهن هزاره، رشد مفکوره عدالت خواهی و باور های حق طلبی را در پی دارد. بنابر این باید که دربار، قاعده ها و قانون مندی های را در هزاره جات حاکم سازد که این مفکوره هر گز پانگیرد. یکی از آن قاعده ها حضور ملادم کوچی های دهشت افکن در هزاره جات است. بگذریم از این نصه که رنگش زخون است.

سیاست تبعیض و دهشت با حفظ برخی از اصول و قانون مندی های فوق تا زمان ظاهر شاه تداوم یافت. ظاهر شاه که با امواج خروشان و فراگیر آزادی خواهی و دموکراسی طلبی، مواجه گشت، چاره ای جز تظاهر به دموکراسی و شرکت دادن مردم در تعیین سرنوشت شان نداشت. ولی از آنجایی که حاکمیت، مایهت انحصاری داشت، سیاست های تبعیض آمیز مرکزیت سیاسی بصورت خیلی ها زیرکانه و با روپوشی از اصول دموکراسی همچنان حضورش را در عرصه های سیاسی و اجتماعی کشور حفظ می کرد. میکانیزم و ساختار واحد های اداری که به مقصود به میدان آمدن مردم در تعیین سرنوشت شان تهیه گردید، از اساسی ترین اصول دموکراسی به شمار می رود، ولی این میکانیزم طوری تنظیم گردید که در بطن خود زمینه های رشد و حاکمیت دموکراسی و عدالت را برای دهها سال نابود کرد. الحاق هزاره جات به ولایات همجوار، حذف مسامی هزاره جات از جغرافیای سیاسی کشور و نامگذاری آن به مناطق مرکزی و تشکیل واحد های اداری از نوع ولسوالی با ظرفیت بیش از صدو پنجاه هزار نفر در هزاره جات (در حالی که در مناطق جنوبی پشتون نشین ولسوالی های با ظرفیت سه هزار نفر تشکیل گردیده است) تبعیض آمیز ترین سیاست های بود که هزاره جات و مردم آن را هم از حضور چشمگیر در عرصه سیاسی و تصمیم گیری کشور باز می داشت و هم از امتیازات اجتماعی و امکانات ملی محروم می نمود؛ زیرا ولایت از حیث درجه اداری بالاترین واحد اداری است که پس از پایتخت و کوش بدین امکانات ملی و نهاد های اجتماعی از قبیل دانشگاه، مدارس و... را در خود جذب می کند. بنابراین حتی یک ولایت مستقل در هزاره جات جذب امکانات ملی و نهاد های اجتماعی در آن منطقه بیگونه پشتوانه قانونی ندارد و ولسوالی های انگشت شماری هم که در هزاره جات تشکیل یافته است ظرفیت و صلاحیت قانونی جذب آن قدر امکانات را ندارد که بتواند به مشکلات اقتصادی و نیاز های اجتماعی هزاره جات پاسخ مثبت بگوید. به همین جهت است که شاهراه عمومی که کابل را به غرب کشور وصل می کند به دراز نای بیش از هزار کیلومتر از نقاط جنوبی کشور می گذرد، در حالی که نزدیکترین راهی که کابل را به نقاط غربی کشور پیوند می دهد معبر استراتژیک هزاره جات است. با این حال هزاره جات نمی توانند حتی یک سرک نیمه پخته را که کابل را به هزاره جات و هزاره جات را به ولایات غربی کشور، ارتباط دهد، بر بستر خود شاهد باشد. محرومیت هزاره جات از دانشگاه و سایر نهاد های اجتماعی نیز از بطن همین سیستم و مکانیزم بر خاسته است. خالی بودن هزاره جات از واحد های اداری ولایت و ولسوالی های قابل توجه، عدم حضور و یا حضور کم رنگ و غیر مؤثر نمایندگان هزارستان را در پارلمان و مجلس شورای ملی نیز به همراه داشت. ازین جهت هزارستان نمی توانست در عرصه سیاست گذاری و تصمیم گیری کشور راه یابد تا بتواند فریاد چشمگیر انسانی خویش را در گوشه طین افکن سازد. «ادامه دارد»

از همین جا است که بارکشی به حیث یک اصل و یک سرنوشت در زندگی هزاره ها مطرح می گردد، کلمه «هزاره» مفهوم باربری را در اذهان تداعی می کند و «جوالی» به یکی از صفات لینفک و ذاتی «هزاره» تبدیل می گردد.

يك حكومت مبتنی بر تفاهم ملی به نفع کشور های همسایه است

راندن بسیاری از طرف های در گیر بسوی نتیجه دوم یعنی تجزیه کشور می باشد. یقیناً خصومت ها در این جهت، افغانستان را کانون بحرانی خواهد ساخت که هیچ يك از کشور های رقابت کننده، از آن بی ضرر نخواهند ماند. و نهایت ممکن است که آتش يك جنگ منطقه ای شعله ور گردد.

به نفع کشورهای منطقه است که از يك حكومت تفاهم ملی، عملاً حمایت نموده، سیاست های خود را طوری عیار یابند که يك افغانستان پایتات، با حاکمیت محکم ملی در همسایگی شان بوجود آید. فقط در این صورت است که افغانستان نقش خود را بعنوان نقطه اتصال در اقتصاد جهانی بازی خواهد کرد. افغانستان بی ثبات باعث می گردد که بازار های خالی آسیای میانه را، کسانی دیگر پر نمایند. نباید اجازه داد که فرصت ها از دست برود و فرزندان افغان بیش ازین قربانی گردند.

نتیجه اول که اساس واقع بینی و رعایت مصالح عالیه کشور. مرتب می شود، ایجاد باور همزیستی و تشريك مساعی است. یعنی در صورتیکه هیچ کسی شکسته نشود و هر کسی خساره مند گردد، این باور بوجود می آید که باید جلو خسارات را با هموستی گرفت و کشور را با تشريك مساعی همه نیروهای اجتماعی. ساخت. نتیجه دوم تجزیه کشور است که در اثر انعطاف ناپذیری لجوجانه گروه های قومی و پشتوانه خارجی آن ها تحقق می پذیرد. تا کنون آنچه که در چشم انداز خصوصت ها به مشاهده می رسد،

اینکه افغانستان بی سر پناه، صحنه بزکشی، گردیده است، کمتر کسی در باره آن تردید می نماید. البته اگر تقصیر این وضعیت را به پای گروه های سیاسی کشور خود (که با ساختار و سازماندهی قبیله ای خود، در رقابت های آشتی ناپذیر می کوشند در گمانیبر خود خواهی های قبیله ای، مانع از آن شده است که گرایش های تفاهم ملی، درسیاست های این احزاب، رونق گیرد).

بگذاریم، یقیناً قسمتی از بدبختی های مردم افغانستان، در خارج از کشور آن ها، تدبیر و تدبیر می گردد. منابع اقتصادی و سیاسی بی که در پشت هنوایی های مذهبی و نژادی از سوی این کشور ها، تعقیب می گردد. تا آن جا به مطلقیّت و انحصار، گرایش می یابد که تا سرحد تجزیه افغانستان نیز، انعطاف و تفاهم نشان نمی دهد.

جنگ افغانستان از نظر این کشورها، جنگ منافع اقتصادی و سیاسی است. هر يك می خواهد این کشور مصیبت زده را انحصاراً در دست داشته باشد و از آن بعنوان سکوی پرتاب خصوصی خود، به کشور های آسیای میانه، پرش نماید و نیز افغانستان، به حیث آلت کار سیاست رقابتی هر يك ازین کشور ها در مقابل دیگر، مورد بهره برداری آرام بی ذغذغه قرار گیرد.

باید با اظهار تاسف عمیق به این نکته توجه نمود که در مورد افغانستان، هم عامل های داخلی و هم عامل های خارجی بحران، به آشتی ناپذیری رسیده اند. در تاثیر متقابل این عامل هاست که خصوصت ها در کشور ما، هر روز رویه تشدید می رود. در پس موعظه های اخلاقی این کشور ها به گروه های سیاسی کشور ما، مبتنی بر تفاهم و اتخاذ شیوه های حل مسائل آسیر بحران، رعایت مصالح عالیه مملکتی و احیاناً اسلامی، سیاست های خشخ جنگی به پیش برده می شود. کمتر کسی پیدا می شود که افغانستان را برای مردم افغانستان بخواند. در مقابل بسیاری کسانی که بجای مردم افغانستان آرماندانه، بر اساس منافع خود، سرنوشت مردم افغانستان را تقدیر می نمایند.

تنگر من شونده همانگونه که گروه های سیاسی کشور ما، از خود ارادیت تهی گردیده اند، کشور های منطقه نیز بسوی حالت انفعالی وی ارادگی به پیش می روند و این روند باین الملی شدن قضیه افغانستان، رو به تشدید است. این جاست که اراده های گوناگون و متضادی در قضیه افغانستان دخالت می کند. به همان نسبت که این تضاد ها، خصوصت آسیر می شود، در افغانستان خصوصت ها اوج بیشتر می گیرد. در نتیجه حل بحران افغانستان به همان مشکلی بر خورد می نماید که رابطه خصوصت آسیر ایران و امریکا، پاکستان و هند، قبايلات محافظ کارانه دستگاه رهبری روسیه به ست رقابت های دوران جنگ سرد بابلوک ناتو، لاینحل به نظر می رسد.

اینکه چرا، گروه های سیاسی در داخل کشور از خود ارادیت تهی گردیده، باید ریشه آن را در بحران ملی بی یافت که در طول تاریخ افغانستان این کشور درگیر آن بوده، فقاون حاکمیت ملی که همیشه مورد حمایت کشور های آژمند خارجی بوده، هم رژیم های سیاسی را وابسته بپار آورده هم گروه های سیاسی را. همین سنت وابستگی سیاسی افغانستان بوده که دول خارجی را، به طمع بی لجام کتب نفوذ تا سرحد وابسته کردن و به مزدوری گرفتن کشور ما، و داشته است. اگر کشور ما، دو گذشته خود، تجربه حاکمیت ملی را یعنی واقعی می داشت، به شیوه رفتار نوکر نشانه، در گروه های سیاسی کشور ما، رو غا می گردید و نه دول دیگر به اینگونه که امروز با کشور ما، بر خود می نمایند، بر خود می کردند. به نظر می رسد که چنین وضعیت به نفع هیچ کسی نخواهد بود. گرچه در این وضعیت این فرزندان افغان است که در کشمکش های رقابتی بیگانگان، قربانی می شوند اما منافع سیاسی و اقتصادی کشور های دیگر نیز با این شیوه قابل حصول نخواهد بود. اشتراك قومی ملیت های ساکن کشور ما، با مردمان کشورهای همسایه، باعث آن خواهد شد که هیچ گروه قومی بی به تنهایی نتواند بر افغانستان حاکم شود. همین اشتراك در قومیت است که هر ملیت را در برابر ملیت دیگر، تسلیم ناپذیر می سازد. این تسلیم ناپذیری ممکن است به دو نتیجه، منتج گردد:

نظام سیاسی یی که حق آزادی کار و تعلیم و تربیه را از انسان می گیرد در واقع در جهت اسقاط هویت انسانی گام برمی دارد

آن، تعهد سپرده و کثرتسین های را امضا کرده اند. افغانستان از کشور های است که امضای آن در زیر بسیاری از این تعهد نامه ها، دیده می شود. حقوق بین الملی، گرچه ضمانت اجرا های حقوق داخلی را ندارد اما یقیناً عدم رعایت این اصول و تعهدات بین الملی، انزوای بین الملی و تنبیهاتی را از طریق قطع همکاری، در پی خواهد داشت. کشور ما از سال (۱۳۷۵) تا کنون با تخریب مواجه بوده و همه شالوده های آن فرو ریخته است، بیش از همه به توجه و کمک جامعه جهانی، نیاز مند است. و این ایجاب می کند که ضوابط و اصول پذیرفته شده بین الملی را، دقیقتر از دیگران رعایت نموده، بهانه ابرا برای عدم همکاری، باقی نگذاریم.

بر خلاف اصول و مقررات مندرج در اعلامیه ها و عرف بین الملی است که زن ها از حق اشتغال بیرون از خانه محروم و در وازه های مکاتب به روی آن ها مسدود گردد.

حزب وحدت اسلامی، افتخار دارد که یگانه حزب در کشور است که زنان در شورای مرکزی آن، عضویت داشته، در تمامی تصمیمات سیاسی و اجتماعی، حق بحث و نظر دمی دارد، این حزب همانگونه که ثابت نموده است يك سنگر مستحکم برای استقرار عدالت سیاسی در کشور است و جیبه خود می داند که در جهت اعاده حیثیت و حقوق مسلم قشر محروم زن از هیچ تلاشی، فروگذار ننماید.

استقرار عدالت سیاسی در کشور که ضامن اعاده هر نوع حقوق انسانی برای تمامی اقشار و ملیت ها در کشور است هدف اصلی و استراتژیک حزب وحدت اسلامی را تشکیل می دهد. در فردای تحقق این هدف، هیچ قشر وقومی، در کشور، احساس محرومیت نکرده، همه با روحیه ملی و برادری در ساختن کشور خود در تلاش خواهند افتاد.

حضرت عیسی در دامن مریم پرورش می یابد و رسالت محمد(ص) در دامن خدیجه، چه کسی نقش مریم و خدیجه را در رسالت انکار می تواند و چه کسی می تواند بگوید که آن ها زنان منزوی در گوشه خانه بوده اند. خدیجه يك تاجر است و دارای کاروان و با کاروان ها رفت و آمد می کند.

این دین اسلام است که طرح شخصیت و نقش اجتماعی زن را پیش کش می نماید. نام زن که بار ننگ را با خود می کشید و از یاد آن چهره ها سیاه می شد با شکل گیری اسلام در ردیف نام مردان آمد و همطراز آن در قرآن مطرح گردید. مریم در قرآن از زنان برگزیده به حساب می آید و ملائکه هانند پیامبران با او سخن می گوید و این نشان دهنده استعداد شکفتن در زنهاست و هر استعدادی برای بارو شدنش در جامعه، حتی بوجود می آورد، اما انسان در جریان کار مستمر و سازنده است که ساخته می شود و باروری می گردد. در کار می آفریند و در کار آفریده می شود. همه انسان ها اعم از زن و مرد حق دارند که ازین جریان سازندگی برای

حزب وحدت اسلامی، افتخار دارد که یگانه حزب در کشور است که زنان در شورای مرکزی آن، عضویت داشته، در تمامی تصمیمات سیاسی و اجتماعی، حق بحث و نظر دمی دارد، این حزب همانگونه که ثابت نموده است يك سنگر مستحکم برای استقرار عدالت سیاسی در کشور است و جیبه خود می داند که در جهت اعاده حیثیت و حقوق مسلم قشر محروم زن از هیچ تلاشی، فروگذار ننماید.

تکمیل وجودی خود تا ظرفیت کامل استفاده نمایند و فقط در این صورت است که مطابق با طرز تفکر اسلامی، حکمت در آفرینش توجیه شده، فلسفه خلقت تحقق می یابد. بر این اساس آزادی در انتخاب شغل، حق طبیعی و فطری هر انسان است. نظام سیاسی بی که این حق را از انسان می گیرد، در واقع در جهت وارونه سازی و اسقاط هویت انسانی عمل می نماید.

زن يك انسان است و هیچ کسی نمی تواند او را از حقوق انسانی اش، محروم سازد، زن حق دارد که گام به گام پیشرفت زندگی، خود را برای زیستن آبرومندانه و مؤثر، آماده بسازد و این جز با تعلیم و تربیه مدرن، در شرایط زندگی مدرن، میسر نیست. اگر بنا باشد که با کاروان رویه شتاب بشریت، همگام باشیم ناگزیریم که واقعیت ها و الزام های مربوط آن را نیز بپذیریم. در شرایط کنونی کسی نمی تواند، درها را مسدود نموده در پشت دروازه های فرو بسته و بریده از پروسه جهانی زندگی، به حیاست ادامه دهد.

بر داشت ها و عقاید خاص نمی تواند توجیه کننده ستم بر قشر خاص اجتماعی، گروه های انسانی و قومیت ها گردد. تحمیل بر داشت و عقاید خاص بر اکثریتی که در مورد آن تردید دارند، قابل پذیرش نیست. و آنکمی ما در جامعه جهانی بی زندگی می کنیم که اعضای آن بطور عموم، روی اصولی توافق نموده و بخاطر رعایت

کمیته صلیب سرخ تصمیم گرفته است...

تصمیم گرفته اند که تعداد کارمندان خود را در کابل تقلیل دهند. گرچه منابع صلیب سرخ گفته اند که این اقدام یعنی تعطیل کارهایست اما بدنبال اخطار های سازمان های بین الملی مبنی بر تغییر مشی طالبان در مورد مقررات معین آن ها در باره زنان که اگر این تغییر صورت نگیرد، ممکن است به توقف کمک های بین الملی، منجر شود، این اولین اقدام عملی این سازمان هاست که بی میلی آنان را برای کار در کابل تحت کنترل طالبان، نشان می دهد. تا کنون بیش از (۶۰) نفر از کارمندان صلیب سرخ جهانی و دیگر سازمان ها با استفاده از طیاره سازمان ملل متحد، از کابل خارج شده، به پاکستان منتقل گردیده اند.

به ارتباط مقررات طالبان در مورد منع کار زنان در ادارات و بسته شدن مکاتب دخترانه، کمیسون اروپا در بروکسل، طی بیانیه ای، خواستار تجدید نظر طالبان در مورد شده، از کشور های جهان خواست که در زمینه بی تفاوت نمانند. همچنین، برنامه تغذیه جهان نیز خواهان تغییر مقررات طالبان در مورد زنان گردید.

سایه روشن هایی از هزاره جات

در سر داریم که شمایی از هزاره جات، مؤدبانه تر بگوئیم هزارستان آراسته دهیم. از همه کسانی که می توانند، تقاضا داریم همکاری خود را در پیج نفرمایند. البته نوشته ها باید با ذکر مأخذ باشد. نوشته زیر گرفته شده از کتابی تحت عنوان «سایه روشن هایی از وضع جامعه هزاره جات تألیف استاد حسین نایل و سفر نامه چارلس مسن تحت عنوان «میریزادان بخش» میباشد که برای خوانندگان تهیه گردیده است.

قسمت هفتم

پند/امیر

منظره پرشکوهر و بلند آوازه (پند امیر) به بلندای قامت پایا در تارک افغانستان می درخشد. نام نامی «بابا» حضور منظره شکفت اور پند امیر را نیز در نزدیکی دامنه گسترده خود تداعی می کند. هنگامی که جغرافیای جهان آرا و جان بخش هزارستان در آینه تصویر می افتد صیقلی ترین و نور خیزترین تصویر ها، تصویر پند امیر است. پاکی و زلالی آن نشان صفا، صمیمیت و پاکیزه گی هزارستان است. هنگامی که هزارستان با خاطرات تلخ و شیرین بر صفحه سیمین کاغذ جاری میگردد و یا بر توسن رهوار سخن می نشیند پند امیر در راس خاطرات شیرین بیشتر از همه خاطرات به جلوه می آید. داستان و قصه پند امیر رونق ده در محفل و مجلس هزاره است. افسانه شیرین و دل پذیر پند امیر که جلوه های پر شکوه عشق را با بهترین بیان و زبان به نمایش و فرازش می نشاند، شکوهند و معنی ده هر جمع و جماعت مردم ما است. کمتر کسی از مردم هزارستان است که قصه پند امیر را نشیده باشد و با افسانه آن منظره زیبا و دینی آشنائی نداشته باشد و کمتر کسی از این مردم است که شوق دیدار آن سیمای زلالین ابگون و نیلگون در دلش جواهر زده باشد. پاکی و زلالی، صفائی و زیبایی پند امیر بسیاری از جهان گردان و توریست های جهان را به خود جلب نموده آنان را به شگفتی واداشته و ماهها ذهن و مغز آنان را به کاوش و کنکاش مشغول کرده است.

پند امیر در میان راهی بین بامیان و یکاولنگ موقعیت دارد، بیشترین مردمانی که اشتیاق دیدار پند امیر را در سر دارند در فصل تابستان مهمان پند امیر می شوند. در تابستان، فضای سر سبز و دلگشای پند امیر هوای معتدل و دل پذیری دارد. هر چند در شب، همزمان با گسترش خیمه های سیاه شب صدای شلاقیهای باد که بر صخره ها می خورد و بر می گردد در فضای پند امیر طنین انداز است ولی در نیمه شب و لحظه های که سیمای شب دامش را بر می چید، هوای پند امیر رو به اعتدال می نهد. هنگامی که انوار طلایی رنگ ذوق زین بر در و دیوار و سنگ و صخره و سطح آب پند امیر می تابد، هوای پند امیر ملایم شده و در اثر گرمای پدید آمده عطش و شوق شما و بازی با آب آهسته آهسته بیشتر می گردد. عواصمانی با پرش در میان آب و گردش در روی آب به شکوه منظره، پند امیر می افزایند.

در کناره پند امیر و در بلندینی که در نزدیکی آب ریزه پند امیر قرار گرفته مهمان خانه می برای استراحت و غذا خوری و مسجدی برای عبادت اعمار شده است. مسجد آن سابقه در حدود صد سال دارد که تا هنوز از دستبرد باد و باران مصون مانده و به زیارت گاه زواران تبدیل شده است، ولی مهمان خانه آن رو به ویرانی نهاده و بخش اعظم آن تخریب گردیده است.

در یک قسمت آب ریزه پند امیر چشمه زلال و سردی از زمین می جوشد. این چشمه به «چشمه شفا» معروف است و بسیاری از مردمان سنتی که به افسانه، پند امیر بعنوان یک واقعیت می نگرند جهت شفا به این چشمه می آیند و در آن غسل می نمایند. ظاهراً سردی این چشمه به این علت است که آب آن از عمق پند از آنجایی که گرمای آفتاب قدرت نفوذ در آنجا را ندارد بر می خیزد. جهت آشنائی بیشتر با زیبایی های منظره، پند امیر آثرا در صفحه تحقیق می گذاریم و با دید تحقیقی و عالمانه آن را به مطالعه می گیریم.

پند امیر و جبهیل های پنج گانه ای آن

پند امیر در علاقه یکاولنگ و در فاصله (۷۵) کیلومتری بامیان واقع است که متشکل از پنج غدیر یا جبهیل طبیعی می باشد. این جبهیل های پنج گانه، همواره علو از آب است و سرریزه

آب آن، رود خانه ای را تشکیل می دهد که از حاشیه یکاولنگ رو به جانب شمال جریان می یابد. آب های چشمه ساران وجوباران نقاط دیگر یکاولنگ نیز به این رود خانه می پیوندند و آن را خانه را پذیرا می شود و آب هجده نهر در نزدیکی مزار شریف و بلخ نیز مولود رود خانه پند امیر است که نقاط بسیاری را در مسیر خود سیراب و شاداب می گرداند.

باید دانست که موجودیت جبهیل های پند امیر در ارتفاع سه هزار متریک پدیده کم نظیر و قابل توجه است. ازین رو تعداد کثیری از جهان گردان، همه ساله برای تماشای آن، راه بامیان را در پیش می گیرند.

زرفای این جبهیل قبلاً معلوم نبود و حدس های گوناگون در باره آن زده می شد. مطابق تحقیق (پرث و فورستر) دانشمند آلمانی، عمق جبهیل های پند امیر به (۶۴) متر می رسد. در ماه جوزای سال (۱۳۵۶) یک هیئت وابسته به (موریه، مؤسسه ای مطالعات مغاره های جمهوری سلاواک) متشکل از مغاره شناسی، غواص، زمین شناسی، جغرافیه دان و تخنیکر به افغانستان وارد گردید و سه روز در پند امیر به تحقیق پرداخت و برای معلوم نمودن عمق جبهیل به غواصی دست زد و گویا این اولین باری بود که پای بشر بر بستر آب پند امیر، گذاشته می شود. مطابق به اظهار غواصان این هیئت، عمق آب پند امیر به (۳۰) متر می رسد که در بعضی از قسمت

ها، بیشتر از آن نیز می باشد. یکی از اعضای هیئت گفته بود که هیئت غواصان بخاطر نداشتن یک در یک ارتفاع سه هزار متری از سطح بحر به غواصی پرداخته باشند. این کاوش از لحاظ شاخه های گوناگون علوم، چون زمین شناسی، زنده جات شناسی، حیات شناسی و جز این ها، اهمیت زیاد دارد.

در این جا ما با چنان پدیده های طبیعی برخورد کردیم که اگر بگویم در جهان ما یگانه است، مبالغه نکرده ایم. عضو دیگر هیئت اظهار نموده بود که می توان حدس زد که تشکل این جبهیل

ها در ربع اول دوره آخر (جیالوجیکی) یعنی پس از ختم دوران چهارم یخچال ها صورت گرفته باشد. نکته جالبی که در مورد بوجود آمدن جبهیل ها، می توان ذکر کرد آن است که این جبهیل ها دوره دوم زندگی را از سر می گذارند. دلیل این گفته آن است که ما ماده تراوریتین را که در تشکیل این جبهیل ها، نقش تعیین کننده را دارد، پنجاه متر بلند تر از سطح جبهیل کنونی یافتیم این نشان می دهد که این جبهیل به اوج به اصطلاح بلند خود رسیده و سپس بنا بر آفات و مصیبت های گوناگون طبیعی از بین رفته و بار دیگر به زندگی گام نهاده است. از بررسی ابتدایی بر می آید که عمر تشکیل دوباره این جبهیل ها، سه میلیون سال می گذرد.

والتریشکا، عضو محیط شناسی هیئت گفت: ما تا جانیکه آب های دریاچه ها و جبهیل های گوناگون جهان را مطالعه کرده ایم، آب هیچ جبهیل دیگر به پاکی و زلالی پند امیر نمی رسد و این امر از نگاه محیط زیست بشر بسیار جالب است. (۱)

در همین کتاب منبع صفحه (۶۹) در باره ساختمان طبیعی پند امیر چنین می خوانیم:

هفتاد و پنج کیلو متر دورتر، به طرف غرب بامیان، منطقه توریستیک پند امیر واقع می باشد. ساختمان این موضع، حیرت هر بیننده ای را بر می انگیزد.

هر گاه بصورت عموم در گرد و نواحی پند امیر نظر اندازی شود، طبقات سرخ رنگ که بصورت افقی قرار دارند، به نظر می خورند. بعد از آنکه تشکیلات تأثیر فوقانی ختم می شود، سیستم تخریبات و ترسیبات شدید و عمیق ساحه شروع شده و تا امروز دوام دارد. خلاف تمام تشکیلاتی که در ساحه پند امیر به نظر می رسد از نظر عمر، بعد از طبقات خاکی و سرخ، تأثیر فوقانی به وجود آمده آن، از (ترشیری) و (کوارترنری) می باشد.

ترسیبات جوان ساحه پند امیر (ترسیبات تأثیر فوقانی) عموماً کلسیتیکی یا دیرایی بوده و شامل اجزاء ریگ سنگ ها (کانگلو میرایت ها) و ریگ سنگ های آهکی با یک اندازه ترسیبات آهکی آب استاده یا (تراوریتین) می باشد.

هرگاه بظرف جنوب غرب دره فعلی به پیش برویم، آثار و بقایای تقریباً چهار پند کهنه دیگر موجود است که یک وقتی آن ها هم به شکل پند های امروز، عرض اندام داشتند لیکن بعد ها تخریب شده و از بین رفته اند، چون ساحه پند امیر زمستان شدیدی و طوفانی داشت و کوه ها و تپه های آن، ملو از برف است لذا هنگام تابستان وقتی برف ها ذوب می شوند، آب جریان می یابد و یک اندازه از آن به داخل قشر زمین نفوذ می کند که خیلی سرد می باشد.

(۱) سایه روشن هایی از وضع جامعه هزاره صفحه

۵۹، مؤلف: استاد حسین نایل

طالبان از حزب وحدت اسلامی خواسته اند...

از حزب وحدت اسلامی خواسته اند که در بحران افغانستان میانجی گری کند. محمد الله حیدری گفت که رهبری طالبان در کابل از حزب وحدت در خواست کرده بود که برای میانجی گری بین جناح های دیگر اقدام نماید. به ارتباط این درخواست هیئت حزب وحدت در کابل رفته و صحبت های مفصل در سطح بسیار بالایی با رهبران طالبان داشتند. در این نشست طالبان مجدداً از حزب وحدت درخواست میانجی گری نموده و اظهار داشته اند که طالبان حاضرند میانجی گری حزب وحدت را به هیچ وجه به میان جناح های ذرگیر بپذیرند. وی علاوه نموده که این پیشنهاد دو روز قبل صورت گرفته و حزب وحدت اسلامی تمام تلاشهای خود را روی این امر متمرکز می کند که بتواند از راههای مسالمت آمیز مشکلات موجود را حل نماید. حزب وحدت برای این راههای ممکن را خواهد پیسود تا بتواند رول مثبتی را برای حل مسالمت آمیز تضای بین طالبان و بقیه، جناحها بازی کند.

محمد الله حیدری در پاسخ به این سوال که آیا بقیه اعضای شورای دفاع از افغانستان که حزب وحدت عضوی از آن است با میانجی گری حزب وحدت موافقت یا نه، گفت که تشکیل شورا به هیچ وجه به معنای مخالفت با جنبش طالبان نیست. هرگونه اقدام خیرخواهانه که در جهت مصالح عالیه کشور است بکیرد مصلحتاً تمامی اعضای شورا از آن طرفداری خواهند کرد. تلاش صورت می گیرد که یکی از اعضای مهم شورای دفاعی کشور، جنبش طالبان باشد و بقیه، حلقهات سیاسی نیز در این شورا شرکت نمایند. به همین دلیل تا هنوز اعضای شورای عالی دفاع اعلام نشده و منتظر هستیم که با تمامی جوانب در این مورد صحبت شده و پس از تفاهم اعضای شورا اعلام شود. هرچند امیر خان مفتی سرپرست وزارت اطلاعات و فرهنگ طالبان در خواست این میانجی گری از سوی طالبان را رد کرده ولی این تردید قبل از آنکه صحت این خبر را مخدوش سازد، نشان دهنده اختلاف بین رهبران طالبان در مورد پالیسی تفاهم با سایر جناحها و گروههاست.

ما از بیم جنگ نیامده ایم...

فکر می کنم بدبختی ما افغان ها، زوال ناپذیری است. ما محکوم شده ایم تا بهبته فقرایم برویم. دنیایه پیش می رود. پسر باکسب علم و دانش به تسخیر آسمان مشغول است و مادر و راز و غواصی پرداخته باشند. این کاوش از لحاظ شاخه های گوناگون علوم، چون زمین شناسی، زنده جات شناسی، حیات شناسی و جز این ها، اهمیت زیاد دارد.

مرد چرا خودش را کنترل کرده نمی تواند؟ ایمان مرد چرا اینقدر ضعیف است که با دیدن زن در روی جاده بی خود می شود؟ یقین دارم که همه مردهای افغان با غیور اند جز یک عده که از حضور زنان و نقش آن ها در جامعه خراس دارند.

گزارش از زهره زرین

شعر و ادب

شهید بلخی

می وحدت

من فلسفه غیر جلد می نشانم
یعنی به جز از سعی و عمل می نشانم
چون نیست بقا را سببی غیر تنازع
با بودن این اصل، بدل می نشانم
منظومه هستی، همه آماده، پیکار
چون برق روانند، کسل می نشانم
هر وقفه به میزانی و وقتی و محلی است
در غیر محل، نازل و حل می نشانم
کون است چو پر کار به یک نقطه، مبهم
با بودن آن نقطه، اجل می نشانم
ماهیت اصلی یک و، مازاد؛ تحول
پسچیده کلامی است مثل می نشانم
یک دست به کار است خدایا که طبیعت
باعلت مرموز علل می نشانم
دائم که مؤثر، پی تاثیر اثر شد
من طالع و تاثیر زحل، می نشانم

«حافظ»

جام جهان بین

سالمها دل طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت زیگانه قننا می کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گم شد گان لب دریا می کرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
کو به تأیید نظر حل معما می کرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
و اندران آینه صد گونه قاشا می کرد
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم؟
گفت آنروز که این گنبد مینامی. کرد
بیدی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدا یا می کرد
این همه شعیده، خویش که می کرد اینجا
سامری پیش عصا، وید بیضا می کرد
گفت آن یار کز وگشت سردار بلند
جرمش این بود که اسرا و هویدا می کرد
فیض روح القدس ارباب مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد
گفتمش سلسله زلف تیان از پی چیست؟
گفت حافظ گله ای از دل شیدا می کرد

«آمنه نوروزی»

خرزان

غروب شد
بهار رفت
و مرغ خیال من چه بی پناه بال بال می زند
تو گویش که زندگی فقط همین دقایق است
نسیم چون حریری وزد کنار جویبار عاطفه
ترنم نگاه بلبل به سمت گل
گلی غمین و ناامید!
در آرزوی دیدن بهار -
من این وداع تلخ را در آستان رنگ زرد،
-رنگ زرد یک درخت -
سالیان سال دیده ام
به خاطرم سپرده ام
کنون دو باره می توان حضور فصل زرد را کشید
و دیلمسایه، خموش دست را
به روی صفحه، طویل فصل ها کشید
و می توان سید سید نسیم سرد از خرزان خرید
و این تکرار دوباره هاست
خرزان
- چو اشک های برگ ها
به یاد سبز بودن و نشاط
- از بر های پر غرور می چکد
چو چشمه ای در امتداد کوه ها روان
چو باد سهمگین بروی شاخه ها وزان
کاش قلب های ما
رنگ و باور خرزان به خویش می گرفت
غروب شد
بهار رفت
و مزعک خیال من - چه بی پناه - بال بال می زند.

«مهدی بها، الدین»

پیا شهیدان

در راه دوست کشته شدن آروزی ماست
دشمن اگر چه تشنه به خون گلولی ماست
گردیم دور یا ر چو پروانه دور شمع
چون سوختن در آتش عشق آروزی ماست
از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم
در راه وصل این تن خاکی عدوی ماست
خاموش گشته ایم و فراموش کی شویم
بس اینقدر که در همه جا گفتگوی ماست
ما را طواف کعبه به جز دور یار نیست
کز هر طرف رویم خدا رویه روی ماست
هر جا که هست روی زمین ارغوان سرخ
آیش زخون ما گلش از خاک کوی ماست
گریسته اند مردم ظالم زبان خلق
غم نیست چونکه غالب دلها به کوی ماست

«عبدالحق شکیب»

رستم سوخت

ز داغ سهمگینت سینه ها در آتش غم سوخت
جهان چون روز محشر گشت و سرتاپای عالم سوخت
و در آغوش گرم خاطرات خسته و غمگین
سرا پا شعله ور لحظه، دیدار خواهم سوخت
دوباره خون گرم عاشقان از حبله جاری شد
تبسم در میان شعله، اندوه و ماتم سوخت
شغاف نا برادر آتش نیرنگ در چه ریخت
دل هفت آسمان نالید هنگامی که رستم سوخت
و قرآن باز هم بر نیزه های حبله بالا رفت
به کبریت سیاه «صلح» «محصول فراهم» سوخت
زبس که خشکسالی داد زد از چارسوی شهر
گلستان در هوای دیدن یک قطره شبنم سوخت
درین دوران بی آبی نه تنها رود بارما
که تنها چشمه امید اسماعیل - زمزم - سوخت
همانهایی که در سنگین ترین خواب هیولایی
خردشان، عقل و دیشان در تب دینار و در هم سوخت

مفروض و جود است زفرضیه موجود
او هست در او نقص و خلل می نشانم
باعشق چو مشهود بود چهره، معشوق
پیرایه ندانیم و حلال می نشانم
ایام و فصولند، چو دی مدخل الجمال
وقت دی و یاحوت و حمل می نشانم
مقصود که خنواب ازین جوی روان است
آرامی و اصلاح دول، می نشانم
تاهست جهان، جنگ بود صلح؛ جهان را
جز داعیه، مکر و حیل می نشانم
پیمانه، ما دهر پراز زهری ستم کرد
تا کی کشدم جام، عسل می نشانم
ای شاه پرستان زمن این کیش نخواهید
هر راهزن و دزد و دغل می نشانم
بیزار زهر شر کم و مست از می وحدت
غیر از حمد عزوجل می نشانم
حق است سزاوار پرستش دگران را
بی سهر و خطا یا و زلل می نشانم
زندانی دل داده، خویشیم به کابل
با کعبه آمال، امل می نشانم
پرسید زمن دوش رقیبی زکجا بی؟
گفتم بشرم، لبک ملل می نشانم
گفتا که تو از قلعه، بلخابی و گفتم
با قلعه توحید قلل می نشانم
گفتا چه عجب نفز غزل گفته ای، گفتم
غوغای نهان است غزل می نشانم
این شورش عشق است که هم بوده و هم هست
محویم ابد یا که ازل می نشانم

گروه همایی مزار...

کشور بوده و این تا امنی معلول مستقیم بخش سلاح در میان مردم می باشد، لکن نباید فراموش کرد که بدوش کشیدن اسلحه، خودش منطقی دارد که اگر از دید آن منطق، لزوم داشتن اسلحه، نفی نشود، اسلحه از سوی دارنده گان آن، بعنوان ناموس تلقی می شود.

اینکه چه کسی اسلحه را می گیرد، برای دارندگان آن، از اهمیت فوق العاده برخوردار است اگر این موضوع حل نشود که مرجع با صلاحیت مورد قبول و اعتماد همه، برای جمع آوری اسلحه، قبل از هر گونه اقدام تحریک آمیز، تشکیل شود، شعار جمع آوری اسلحه ولو تحت بهانه تأمین امنیت، چیز دیگری غیر از یک شعار جنگی نخواهد بود. طالبان تا آنجا که آمدند یک امر طبیعی بود، اما در گذر از جای که قرار دارند با واقعیت های دیگری روبرو خواهند شد.

گرفت کابل بعنوان مرکز اداری سیاسی کشور، با ترکیب جمعیت چند ملیتی اش، یک آزمون است که استراتژی اصلی طالبان را، آشکار می سازد. صرف شعار جمع آوری اسلحه و تأمین امنیت اگر تا مرز کابل می توانست مردم را قانع سازد، با ورود به کابل این شعار کافی نیست. دست یافتن به مرکزیت اداری و سیاسی کشور، مسئولیت دیگری را در رابطه با ساختار سیاسی کشور نیز مطرح می نماید. مسعود در کابل امتحان خوبی نداد. آشکار شد که او ظرفیت رهبری سیاست ملی را ندارد و در نتیجه، عمل منفی او بود که حاکمان فعلی کابل یعنی طالبان، تولد یافت و با رشد سریع، خود را به پایتخت رساند.

در ظرف دو هفته بعد از ورود طالبان به کابل، تا کنون هیچ اقدامی در جهت تشکیل یک حکومت ملی در کابل صورت نگرفته است. لازم بود که طالبان بعد از تسخیر کابل، بجای اقدامات تحریک آمیز بسوی شمال کشور، یک فراخوان عمومی را اعلام می کردند، شبیه آنچه که فعلاً در مزار اعلام گردیده است. گردهمایی مزار شریف باید در کابل انجام می شد و از سوی طالبان. حالا که همه اطراف درگیر در قضیه کشور، حاضرند که از طریق مذاکره و مفاهمه، بحران کشور حل شود، هیچ پلان دیگری نمی تواند، بعنوان الگوتائیف جای آن را بگیرد. اگر قضیه کشور، از طریق مفاهمه حل می شود و اسلحه بدون کدام درگیری، قابل جمع آوری می باشد، چه دلیلی وجود دارد که بجای این شیوه، راهی در پیش گرفته شود که منجر به خونی و فاجعه انسانی در کشور گردد.

گردهمایی مزار شریف آخرین شانس برای نجات کشور از تجزیه می باشد. از همه اقشار و ملیت ها، جهادی و غیر جهادی بدون کدام پلان قبلی، دعوت بعمل آمده تا برای تعیین سرنوشت کشور جمع شوند و راه حلی را پیدا نمایند. دعوت ظاهر شاه در این مجمع بزرگ، هر گونه بهانه ای را برای عدم شرکت، نامقبول می سازد. و این نشان دهنده آن است که برای افغانستان یک پارچه، صداقت، صمیمیت و باورمندی عمیق وجود دارد. اگر یک چنین ابتکاری را طالبان از خود بروز می دادند، یقیناً هیچ کسی مخالفت نمی کردند و حالا نیز این فرصت وجود دارد.

ما از همه اطراف، جداً خواستاریم که از سیاست های تحریک آمیز و جنگی دست بردارند که جنگ بعد از این غیر از آن مفهومی را که قبلاً داشت، معنی حساس تری را القا می نماید. ما امیدوار هستیم که همه، معنی جنگ کنونی را بفهمند و از ورود در آن، پرهیز نمایند.

«امروز ما»

قبلاً راکت ها ما را به مرگ تهدید می کرد اما حالا ما مرده ایم

که الزامات وجود دیگران را نیز محترم بشمارد. به این ترتیب تساوی حقوق در واقعیت امری خودش، زمانی بوجود می آید که تساوی در استعداد ها و قابلیت ها، وجود داشته باشد. البته این بدان معنی نیست که از لحاظ اجرایی، این تساوی، بدون تأثیر گذاری عامل زور، رعایت گردد. یقیناً عامل زور بدون مکانیزم های کنترل کننده، واقعیت تساوی را برهم زده، تبعیض و ستم را تحمیل می نماید. کما اینکه در دنیا امروز، اعمال زور از سوی مردان بسیاری از حقوق مسلم زن ها را، پایمال نموده است.

هیچ کسی نمی تواند انکار نماید که از لحاظ انسانیت و شخصیت انسانی، در میان زن و مرد، تساوی برقرار است. چه اینکه هر دو از نفس واحد آفریده شده اند و هر دو در خطاب آفرینش، مخاطب قرار گرفته اند و هر دو استعداد شدن و بالندگی را دارند. درست است که از لحاظ ساختار وجودی، تفاوت های میان زن و مرد دیده می شود و این تفاوت ها، برای تکمیل و جوشیدن این دو انسان با یکدیگر، بمنظور تداوم نسل، در آفرینش تکوین یافته است اما این تفاوت، حالت تساوی انسانیت را در هر دو، بهم نمی زند. چه بسا اگر اقرار نماییم که شکفتن های آفرینش، بیشتر در وجود زن ها، تبلور یافته است و کارکرد زن ها در پرورش زندگی، مهمتر از مردانست، باید بایستگی های لازم الرعایه را نیز در مورد زن ها، متنوع تر در نظر بگیریم. و اگر هم غرور زور مدارانه مرد ها، اجازه نمی دهد که به این واقعیت چشم باز نماید و بایشن وسیله ای نسبت به زن می نگرد با همین دیدنا انسانی هم نمی توانند، بر شیوه انکار مشی نمایند؛ چه اینکه با همین مبنا نیز حد اقل توقع این است که آغوش زن پرورش دهنده انسان باشد. بدیهی است که فقط انسان می تواند، انسان پروراند و گفته شد که انسانیت انسان، در جریان مستمر تعلیم و تربیه فرهنگی، شکل می گیرد. تنها سخن در این نیست که زن ها، نیم پیکر اجتماع

است و با خانه نشین کردن آن کار کرد جامعه فلج می گردد بلکه سخن از هستی انسانی بی موجودی است که با مرد از یک خیمه آفریده شده و استعداد شدن همطراز مردان را دارد و اگر این استعداد به کار نیفتد، جامعه از انسانیت تهی می گردد.

نوزاد انسانی، در آغوش مادر پیش بسوی جهان می گشاید. اولین تجربیات تماس نوازد با محیط، در دامن مادر، تحقق می پذیرد. با انگشتان مادر است که الیفای زندگی، در صفحه ذهن کودک، رسم می گردد. هر آنچه افزوده می گردد بر این شالوده است. چه می خواهیم به این صفحه، خام، رسم نماییم؟ این مربوط می شود با انگشتان رسام (مادر) این انگشتان هنر پرور است که خالق شکفتن ها و زیبایی ها می شود.

ما انتظار داریم که جامعه نیرومند، با فرهنگ و با شخصیت و استوار داشته باشم اما باید پرسیم که یک چنین جامعه ای، در چه دامانی می تواند پرورش یابد؟ آیا دامانی که تربیت فرهنگی ندیده، می تواند انسان با فرهنگ و نیرومند، پرورش دهد؟

ممکن است این دامان، از عهده پرور کردن برآید اما از عهده تربیت هرگز. بنابراین شرط تحقق جامعه مورد انتظار داشتن مادران با فرهنگ و کلتور است.

این تنها از زوایه دید عامل تربیتی بود و اضافه بر آن اگر کتاب زندگی را ورق بزنیم، به صفحاتی می رسیم که مرور از هر بند بند آن، به دانش عمیق نیازمند است. ایفا نقش انسانی در این صفحه ای از زندگی، در فقدان تعلیم و تربیه هرگز نمی تواند میسر باشد. اگر زندگی را به فقدان ایفا نقش آگاهانه یک انسان، باور داشته باشیم، وزن را نیز یک انسان، به حساب آوریم، محرومیت زن را از تعلیم و تربیه لازم برای ایفا نقش انسانی، باید معنی صدور حکم مرگ یعنی از پیکره اجتماع، تلقی نماییم. آن زنی که می گفت، قبلاً راکت ها ما را به مرگ تهدید می کرد اما حالا ما مرده ایم! این از واقعیت پرده برمی دارد که وقتی کسی از ایفا نقش انسانی اش در اجتماع محروم می شود عملاً دچار مرگ می گردد. اگر مرگ همان غیبت و دفن شدگی انسان است، اجازه عدم حضور، همین پیامد را به بار می آورد. شاید اگر کسی متوجه باشد که اقداماتش به یک چنین فاجعه ای منجر می شود، حاضر نشود که به خود اجازه صدور فرمان مرگ نیمی از پیکره جامعه را صادر نماید.

انسان فرهنگ می آفریند و در فرهنگ زاده می شود. انسان یک موجود فرهنگی و فرهنگ معنی انسانیت است. هیچ چیزی در انسانیت نمی تواند، جای فرهنگ را اشغال نماید. این فرهنگ است که بستر زیستن تکاملی و جهت آن را، تعیین می نماید. گرچه فرهنگ در یک نگاه، تراویده استعداد انسانی است اما وقتی فرهنگ به شکل یک نهاد، تبارز می یابد، خود به عنوان اولین شرط پرورش استعداد انسانی، تبدیل می شود. در جذب و مکش عناصر فرهنگی است که استعداد انسان به بهره دهی و بالندگی لازم، می رسد.

اگر باور مند باشیم که سیر تکاملی انسان بسوی سدهای انتهایی خلقت، همان شدن تجردی و فاصله گرفتن نیاز های انسانی از نسبت های مادی می باشد، باید اقرار نماییم که همان شدن تجردی انسانی، تغریق انسان، در اموال فرهنگ و امتلائی حفره های وجودی او، از عناصر فرهنگی است.

لازم است این پندار زده شده گردد که منظور از فرهنگ در این جا، آن فراورده های معنوی کار کرد انسانی در تقابل فراورده های مادی نیست، بلکه مجموع براین کار کرد تاریخی انسان به عنوان میراث اجتماعی که مایه های اصلی شا کله شخصیت افراد جامعه را، به وجود می آورد و آنها را به خلایق و می یابد، منظور است. یعنی تمام آنچه که انسانیت را تکمیل می نماید.

با این دید در آنچه که ما قرار داریم، بدون ملاحظه فرهنگ، هرگز ما قادر نخواهیم بود برای انسانیت خود مفهومی بیابیم. رابطه مستقیمی میان تشدید انسانیت و امتلائی فرهنگی وجود دارد. هیچ کس نمی تواند، برای خود شخصیت انسانی قابل باشد اما در یک وضعیت انسدادی میراهای ورود فرهنگ در بافت وجودی خود قرار داشته باشد، اصلاً احساس شخصیت، خودیابی و وجدان تفکیک کننده زشتی ها و زیبایی ها، توقف گریز ناپذیر بر

یافته های فرهنگی دارد. کسی به خود دست می یابد که انسانتر باشد و انسانیت یعنی همان تشکل انسان با سازه های فرهنگی.

برعکس علاوه بر وجود فردی انسان، رابطه اجتماعی انسان را نیز، فرهنگ تعیین می نماید. اینکه فرهنگ با فاکتور های تربیتی خود، چه بیشش اجتماعی به انسان می دهد و انسان های دیگر را چگونه در ذهنیت او به تصویر می کشد، نوع رابطه او را با انسان های دیگر، طراحی می نماید. اصلاً، پدنه اجتماعی و شخصیت منسجم جامعه، با مصالح ساختمانی فرهنگ بوجود می آید. هر آنچه گفته شد در یک کلمه، مفهوم تساوی فرهنگ و انسانیت را به انسان القا می نماید و در این صورت نفی فرهنگ، نفی انسانیت و به بیانیت صرف کشاندن این موجود دو پا خواهد بود.

درست است که فرهنگ یک واقعیت قبلی است و موجودیت خود را بر انسان، تحمیل می نماید و هیچ کسی نمی تواند از شعاع تأثیرات ضروری فاکت های فرهنگی، گریزی زده، خود را در یک خلا کامل قرار دهد، اما شخصیت انسانی به این مقدار یافته های تحمیلی، نمی تواند، خود را تکمیل نماید، بلکه به یک فرایند عمومی تعلیم و تربیه ضرورت است، تا شخصیت انسان، واجد ظرفیت رفتار های انسانی و در نتیجه بروز خلایق او را گردد. بعلاوه اگر به همان یافته های تحمیلی، بسنده شود، گذر زمان ها، طبق اصل آنتروپی، آن یافته ها را نیز، فرسوده خواهد ساخت و در نتیجه انسان از فرهنگ تهی خواهد شد. بدیهی است که چنین پیش آمدی، مرگ انسان خواهد بود.

بر این اساس قبول انسانیت برای یک شخصی، حق تحصیل و تکمیل را نیز برای آن شخص، منظور می دارد. به همین ترتیب نفی این حق، مساوی با نفی انسانیت تلقی می گردد؛ زیرا که اصولاً هر حقی در برابر استعدادی، قرار می گیرد. از آنجاییکه انسان، قابلیت های شکفت انگیز را واجد می باشد و توانایی آن را دارد که از یک موجود صرفاً آفریده به یک موجود آفریدگار تبدیل شود، در مسیر این تحویل و تحول، رعایت های را، ایجاد می کند که از آن به حق تعبیر می شود. حق یک نوع بایستگی هابست که ضرورت رشد استعداد ها، بوجود می آورد، دیگران و جامعه، به رعایت آن ملزم می گردند. این الزام یک الزام متقابل است که از اقرار به موجودیت یکدیگر، بر می خیزد. چنانچه هر کسی می خواهد، بایستگی هایش رعایت گردد، به همان نسبت، مجبور است

در ولسوالی خنجان جنرال دوستم

جهادی و شخصیت های ملی افغانستان جهت بررسی راههای ختم جنگ و تصمیم در مورد تشکیل یک حکومت اسلامی وسیع البنیاد دعوت به عمل آمده است.

۲- فقره دوم این معاهده که داکتر عبدالله آن را مهمترین بخش از این معاهده توصیف کرده عبارت است از تشکیل شورای عالی دفاع از افغانستان که اعضای آن بعداً معلوم می شود.

۳- موضوع سومی که در مورد آن تصمیم گرفته شده این است که در صورتی که هر یکی از این سه جناح مورد تجاوز مهاجمین قرار بگیرند باید دفاع مشترک به عمل آورند.

داکتر عبدالله در پاسخ به این سوال خبرنگار که دفاع مشترک از چه زمانی صورت خواهد گرفت؟ اظهار داشت که ماده ای که موضوع دفاع مشترک را بیان می کند، طوری تنظیم شده است که دیگر ضرورت به قید زمانی نمی ماند.

ژنرال یوسف سخنگوی ژنرال دوستم نیز ضمن تأیید سخنان داکتر عبدالله گفت که اگر ضرورتی به کمک باشد ما حاضر هستیم که از نیروهای احمد شاه مسعود حمایت کنیم.

در همین حال از شمال افغانستان گزارش می رسد که مطابق دعوت جنبش ملی اسلامی شمال تعدادی از رهبران جهادی و شخصیت های ملی جهت بررسی راههای ختم جنگ و تشکیل حکومت وسیع البنیاد اسلامی در مزار شریف گردهم آمده اند و قرار است که در آینده نزدیک جمع دیگری از رهبران نیز به آنها بپیوندند. در این گردهمایی از محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان نیز دعوت به عمل آمده و ایشان به این دعوت پاسخ مثبت گفته اند. همچنین از رهبران طالبان نیز جهت شرکت در این گردهمایی دعوت به عمل آمده است. گزارش ها حاکیست که مولوی یونس خالص رهبر یک شاخه حزب اسلامی در یک کنفرانس مطبوعاتی گفته است که او و حزبی در این جلسه شرکت نخواهد کرد. وی اظهار داشته است که در گذشته هم چنین جلسه ای دائر شده بود اما نتیجه ای به بار نیارود.

دولت پاکستان از تصمیم فوری خود

شکست های گروه طالبان در آن منطقه در مقابله با نیروهای احمد شاه مسعود و مردم آن منطقه، کابل نیز با نگرانی های افزایش یافته مبنی بر کشیده شدن دوباره درگیری ها در آن شهر، مواجه گشت. این نگرانی که روز به روز شدت می گیرد باعث شد که دولت پاکستان از تصمیم فوری خود مبنی بر بازگشایی سفارت در کابل منصرف شود. سخنگوی وزارت خارجه پاکستان بعد از ظهر روز پنجشنبه ۷۵/۷/۱۹ در گفتگوی با خبر نگاران تصریح کرد که برای اجرای این تصمیم به زمان طولانی تری نیاز دارد. سخنگوی وزارت خارجه پاکستان افزود که این کشور خواهان یک دولت فراگیر در افغانستان است، وی گفت که پاکستان برای ارائه مواضع خود در قبال افغانستان با کشورهای مختلف از جمله جمهوری اسلامی ایران، روسیه، ازبکستان و ترکمنستان تماس و مشورت داشته و یک فرستاده ویژه پاکستان به همین منظور در حال مذاکره با مقامات کشورهای آسیای میانه است.

قرار گزارش های آژانس خبری این فرستاده ویژه پاکستان که ریاست آن را جلال حیدر زیدی به عهده دارد در جریان دیدار از سه کشور همسایه روز چهارشنبه ۷۵/۷/۱۸ وارد تاجیکستان شد و با امام علی رحمانوف رئیس جمهور تاجیکستان ملاقات نمود. گرچه این دیدار در پشت درهای بسته انجام شد اما ظفر سیدوف سخنگوی رئیس جمهوری تاجیکستان گفت که رحمانوف از رویداد های اخیر افغانستان اظهار نگرانی کرد و خواستار حل مسالمت آمیز مسائل افغانستان شد. مطابق این گزارش موضوع اصلی این ملاقات بررسی حوادث اخیر افغانستان و واکنش کشورهای آسیای میانه و روسیه نسبت به این حوادث بوده است. به اساس گزارش منابع خبری در این مذاکرات «زیدی» موضع حکومت پاکستان را در قبال حوادث اخیر افغانستان توضیح داده و گفته است که حکومت پاکستان جانبدار حل صلح آمیز قضیه افغانستان است. همچنین آژانس های خبری گزارش داده اند که یک هیئت پاکستان در هفته گذشته در شمال افغانستان با هیئت رهبری جنبش ملی اسلامی ملاقات نموده و خواستار مذاکره جنبش ملی اسلامی شمال با جنبش طالبان شده است.

امیر خان متقی اعتراف نمود که

را جمع آوری نکردیم. امیر خان متقی، به آنهائیکه علیه طالبان قرار گرفته اند، اخطار نمود که آن ها طبق شریعت، محاکمه و تنبیه خواهند شد و اظهار داشت که تعدادی از مردم به این ارتباط دستگیر شده اند. گزارش دیگری به نقل از منابع طالبان می گوید: طالبان تعدادی از خانه های آن را که به گفته طالبان از آنجا بالای نیروهای شان فیر صورت گرفته است، به آتش کشیده اند.

به گفته طالبان تعداد هشتاد نفر در رابطه به شورش روز چهارشنبه و پنجشنبه هفته گذشته تا کنون توقیف شده اند. همچنین گزارش ها حاکیست که تعداد چهل نفر از پنجسریه ها در منطقه خیرخانه، نیز دستگیر شده اند و طالبان در جستجوی خانه بخانه، پدینال اسلحه و جوانان هستند.

طبق این گزارش، نگرانی فزاینده ای در شهر کابل حاکم گردیده است و خانواده ها به این فکر هستند که چگونه جوانان خود را از کابل بیرون بکشند. جستجوی خانه به خانه همانگونه که در پی نگرانی های طالبان انجام می گیرد، به نگرانی های مردم نیز افزوده است. برخی از اقوالها در شهر کابل وجود دارد که از جوانان دستگیر شده، بعنوان وسیله مین پاکتی استفاده به عمل می آید و آن ها وادار می شوند که به میادین مابین رفته، باعث انفجار مابین ها گردند. لکن منابع طالبان، این گزارش ها و افواها را رد نموده، آن را جوسازی علیه طالبان، وانمود می نمایند.

قیام مردم علیه طالبان در مناطق شمال کابل، طالبان را به یک واقعیت جدی متوجه می سازد، واقعیتی که باید در شعار و استراتژی طالبان، تغییر بوجود آورده، آن ها را به ارزیابی دوباره، در شیوه شان، وادارد. تا آن جا که طالبان آمده اند به خواست مردم بود، اما بعد ازین مردم نمی خواهند. تاریخ نشان داده که بدون توجه به خواست مردم، هیچ گامی موفقانه برداشته نخواهد شد. مردم در فرار مسعود، هیچ عکس العملی از خود

نشان ندادند اما وقتی که دیدند طالبان در تعیین سرنوشت مملکت هیچ توجهی به آن ها ندارند، حالا می خواهند با شورش و قیام، موجودیت خود را به اثبات برسانند. یعنی اینکه سرنوشت مسعود از سرنوشت مردم جداسد و مردم قابل حذف نیست.

عملکرد طالبان منجر به توقف

اخطار کرد که تا زمانی که طالبان حقوق زنان را رعایت نکنند جامعه، بین المللی اداره این گروه را به رسمیت نخواهد شناخت. به گزارش آژانس خبری فرانسه نیکولاس برنس سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت: مقررات طالبان که زنان را از حضور در محل کار و دختران را از مکتب منع می کند، موجب انزوای این گروه در جامعه بین المللی می شود و کمکهای بین المللی به این کشور که سالهای جنگ را پشت سر گذاشته و به مساعدت نیاز مند است متوقف خواهد شد. وی افزود: وضع حقوق بشر در افغانستان به خصوص محدودیت های که علیه زنان اعمال شده، موجب نگرانی شدید ایالات متحده است. اما وی خاطر نشان کرد که تصمیم گرفته شده که در هفته آینده هیئت آمریکایی جهت مذاکره با طالبان وارد کابل شود. او گفت: مامی کوشیم با طالبان تماس داشته باشیم، تماس و واشنگتن با طالبان و بقیه گروه های افغانی متضمن منافع آمریکا است.

همچنین گفته می شود که دبیرکل سازمان ملل متحد روز دوشنبه ۷۵/۷/۱۶ هشدار داد که اعمال محدودیت های شدید علیه زنان در افغانستان پروگرام های مساعدت های انسان دوستانه و باز سازی این کشور را متاثر می سازد. بطورس غالی با اشاره به جلوگیری از حضور زنان در محل کار و مراکز آموزشی گفت: این اقدام مغایر کنفدراسیون سال ۱۹۷۹ در مورد محو هرگونه تبعیض علیه زنان و پیمان سال ۱۹۶۶ راجع به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. افغانستان هردوی این پیمان ها را امضاء کرده و مکلف به پیروی از آن است. همچنین رهبران اکثر مؤسسات امدادی می گویند: این اقدامات به توقف کامل پروگرام های انسانمهر خواهد شد زیرا کشورهای کمک کننده در شرایط جاری مایل به ادامه کمک های شان نیستند.

در این حال امیر خان متقی سخنگوی طالبان و سرپرست وزارت اطلاعات و فرهنگ روز چهارشنبه ۷۵/۷/۱۸ در مصاحبه با خبرنگاران خارجی و داخلی از اصرار و تأکید برخی کشورهای جهان و سازمان های بین المللی مورد لزوم تجدید نظر طالبان در مقررات وروش های اجتماعی خود و همچنین لزوم رعایت حقوق بشر از سوی آنان ابراز شگفتی و نا رضایتی کرده و گفت که این مقررات بر اساس برداشت ما از قوانین اسلامی بر قرار شده است. امیر خان متقی و انود ساخت که با وجود بیانیه ای از طرف بطورس غالی منشی عمومی سازمان ملل متحد مبنی بر این که طالبان بخاطر تبعیض شان در مقابل زنان امداد های بشری را از دست خواهند داد، طالبان به تطبیق اصول اسلامی ادامه خواهند داد. وی گفت: من از بطورس غالی این توقع اندرام که بگوید سازمان ملل متحد دفاتر خود را از اینجا بسته خواهد کرد و یا فعالیت های خود را در اینجا کاهش خواهد داد. ما امید داریم که کمکهای بین المللی را برای اعمار مجدد کشور جلب نماییم. او از جامعه بین المللی خواستار شد که افغانستان را تنها نگذارند. امیر خان متقی همچنین در پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران درباره احتمال تغییر نظر آنها در آینده و تعدیل نظرات شان تأکید کرد که اصول اسلامی قابل تغییر نیست.

در عین حال از کابل خبر می رسد که به امدادگران خارجی در کابل از سوی سازمان های آنها اخطار داده شده که از خانه های شان بعد از شام بیرون نشوند. بر اساس گزارش آژانس های بین المللی این اخطار زمانی داده شد که یک داکتر اروپایی که برای کمیته بین المللی صلیب سرخ در شهر کابل کار می کند توسط یک نفر از طالبان مورد ضرب و جرح قرار گرفت. فرد مضروب بعد از لت و کوب به پوسته محل برده شده و پس از یک شب زندانی با مداخله مقامات وزارت داخله آزاد گردید که اکنون برای معالجه به پاکستان انتقال داده شده است. در گزارش آمده است که کمیته بین المللی صلیب سرخ در این باره یادداشت اعتراضیه به طالبان سپرده است.

برگی از تاریخ

این حرکات (خلع بعضی از وزرا، از کابینه، زندانی کردن بعضی از آنها و اعدام برخی دیگر) توأم با خرابی اوضاع اقتصادی و سقوط کاروبار که بیشتر از نا امنی و پندش راهها و اخذ و جر مأمورین نشأت می کرد، به زودی خوش بینی های روزهای نخستین را به بدبینی در برابر نظام جدید (حکومت حبیب الله خان) مبدل ساخت و صدای مخالفت با آن هر جانب بلند شد که هرچند امان الله شاه توانست از آن بعثت شتابزدگی اش در خارج کشور استفاده کند، اما محمد نادر خان و برادرانش از آن به نحو تمام بهره برداری کردند. همراه با سابقه رهنمای اولیای امور و سوء اداره و خرابی اوضاع اقتصادی، عامل دیگری که علیه دولت جدید کار میکرد، انتساب امیر اکثر همکارانش به یکی از اقوام غیر پشتون کشور بود. از عهد احمد شاه ابدالی باین سو دمدت تقریباً دو صد سال زمامداران پشتون و در بین پشتونان درانی و در بین درانیان نخست پولوازی و بعداً بارزای بودند که محمد زایی شاه، از آن است. در این مدت کارمندان دستگاه مرکزی دولت و حکام و کارمندان ولایات اکثراً پشتون بودند و اگر بعضی از ایشان به علت اقامت در کابل بزبان فارسی تکلم میکردند، سلسله نسب خود را به یکی از قبایل پشتون خصوصاً درانی می رساندند. از هنگام سقوط امان الله شاه و تشکیل دولت جدید چون موضوع عدول او از احکام شریعت بشدت تبلیغ میشد عوام الناس به ریشه قومی امیر جدید توجه نکردند و برخی از پشتونان بوسه غلجانیان با دولت جدید در قلع و قمع دولت امانی همکاری نمودند. اما پس از خارج شدن شاه سابق از کشور، مساله قومی در صف اول موضوعات مورد اختلاف قرار گرفت و پشتونان با احساس اینکه پادشاهی از دست شان خارج شده و به زعم بعضی از آنان به شخصی از قوم درجه پائین تر تاجیک تعلق گرفته در برابر دولت جدید موضع گرفتند. هزارگان به علت الفای رسم بردگی از جانب امان الله شاه و میل شاه مذکور بسوی مساوات در بین اقوام، به او وفادار ماندند و به مخالفت با نظام جدید ادامه دادند. از سوی دیگر حبیب الله و همکاران او با دادن امتیازات گسترده در کار های دولتی به افراد خانواده و قوم و سمت شان حص بدبینی و بیگانهگی سایر مردم را برپا کرد دولت شان تقویت کرده دشمنان زیادی برای آن فراهم نمود.

ماخذ: افغانستان در پنج قرن اخیر، نوشته میر محمد صدیق فرهنگ، ۱۳ ص ۵۷۷

جنرال پویا در اثر يك توطئه خائنه و بزدلانه به شهادت رسید

او، قربانی سیاست صلجویانه خود به نفع مردم شد

جنرال پویا، مجاهدی بود که از بدو جهاد آغاز کرد و در راهی که برگزیده بود، ثابت قدم و استوار باقی ماند. آرمان او این بود که به هر قیمتی مردم باید در صلح و امنیت باشند. تمام تلاش او، در جهت تحقق این آرمان بوده لکن در شرایطی که جریان نفاق و خیانت، حیات خود را در شرارت و جنگ افروزی می بینند، یقیناً، سیاست صلح، قربانگاه فرزندان صالح مردم خواهد شد.

دشمنان سوگند خورده مردم درست در شرایطی دست به چنین اعمال خائنه می زنند که کشور در يك مرحله سرنوشت سازی قرار گرفته است. خائنین از يك چنین شرایطی که مطابق آن فرزندان راستین مردم باید از همه مشغله های کوچک بسوی سرنوشت ملت، تمام توجه خود را مبذول دارند، دام توطئه ای می

نفریه، زن بیوه مهاجر تازه وارد:

سازد که صادق ترین چهره ها را از مردم گرفته، کلاغان سیاه و لاشخوار ها را بجای آنان مطرح نمایند. آن ها بخوبی درک کرده اند که فقط در فقدان يك چنین چهره های دلسوز و آگاه است که مجال طرح وجودی برای خفاشان فراهم می گردد و گر نه در روشنایی اندیشه های شخصیت های مثل شهید پویا، سرنوشت خفاشان، در غار های تاریک و متعفن خواهد بود.

شهید پویا از باران راستین و صادق پدر قوم، مزاری بزرگ بود و در فرمان او مأموریت های حساسی را به انجام رسانید. شهید پویا، عضو هیئت صلح در غرب کابل بود و در قول اردوی حزب وحدت اسلامی در کابل به حیث آمر کلری ایفای وظیفه می کرد. او فرزند هوشیار مردم ما بود که در

زندگی در کمپ بری آن ها غیر قابل تحمل می باشد بیشتر آن ها، به آدرس خانه های خوششان خود می روند.

وقتی از علت مهاجرت آن ها سوال غایی، بادنمایی از درد و رنج، گلابه و شکایت پاسخ می دهند. زن ها بیشتر از مردان خود را بیچاره و مغلول احساس می کنند. فقره یك زن يك مهاجر تازه وارد می گوید:

من بیوه زنی هستم که از چهار سال تائون بخاطر تهیه نان یتیم های خود، از خانه بیرون شده ام. تا زمانیکه پدر اولاد هایم زنده بود، روم را آفتاب و مهتاب ندیده بود. پدر اولاد هایم را مجاهدین صاحب ها، پیش چشم یتیم هایم کشند و تمام دارایی ما را دزدیدند. من از مجبورت اذخانه بیرون آمدم. در این اواخر در يك مؤسسه پریم آشنی پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

پیدا شده بود. با آمدن طالبان،

همچنان وظیفه ام را ادامه می دادم. مجبور بودم باید نان برای اولاد هایم پیدا می کردم. يك روز که چند دقمر از خانه دور نشده بودم که دو نفر طالب (خدا تا ترس) به جانم آمد و آتقدر لت و کوبم کردند که خون از سر و صورتم جاری گشت. مردم هرچه عذر و زاری می کردند که مرا رها کنند، قبول نمی کردند.

طالبان، خبرنگاران را متهم به پخش اخبار دروغ نموده آن ها را ملزم نمودند که قبل از نشر، گزارش های شان را از دید مقامات طالبان بگذرانند

روز پنجشنبه امیر خان متقی، کفیل وزارت اطلاعات و کلتور طالبان، در مصاحبه با خبرنگاران، آن ها را متهم نمود که در رابطه با مناطق شمال کابل، گزارش های غلط، پخش می نمایند و از آن ها خواست تا قبل از نشر گزارش هایشان آن ها را از دید مقامات طالبان بگذرانند. وی اضافه نمود که بهتر است خبرنگاران، اخبار را از منابع طالبان بگیرند و طالبان چون مسلمان هستند دروغ نمی گویند. این الزام بعد از آن صورت گرفت که خبرنگاران، گزارش های را از پیشروی نیروهای مسعود، در مناطق شمال کابل، به نشر سپردند. و پس ازین گزارش ها است که خبرنگاران از سفر به این مناطق منع شده اند.

تحت کنترل در آوردن اخبار و گزارش ها در راستای سیاستی انجام می گیرد که طالبان بعد از تسخیر جلال آباد در این شهر، آن را به مرحله اجرا گذاشتند.

طالبان طی يك دستور نامه در شهر جلال آباد، چنین مقرر داشته اند که روز نامه ها در صورتی اجازه نشر می یابند که برخلاف سیاست طالبان نبوده و مزید پالیسی آنان باشد و روزنامه ها نمی توانند در صفحات خود به چاپ عکس، چه نیمه و چه کامل، مبادرت نمایند.

ناظران حس می زنند، اگر طالبان براین گفته خود اصرار ورزند که حتماً گزارش ها را از نظر بگذرانند ممکن است این عمل به خروج بسیاری از خبرنگاران از ساحات تحت کنترل طالبان مخصوصاً کابل، منجر شود. در صورت وقوع چنین حالتی، مردم جهان از مصیبت های مردم افغانستان، بی خبر خواهند ماند.

صدیق کانبو معاون سابق وزارت خارجه، پاکستان:

گروه طالبان قادر به تشکیل يك حکومت نیرومند مرکزی در افغانستان نیستند

صدیق کانجو معاون سابق وزارت خارجه، پاکستان در میز گردی که از سوی روزنامه جنگ به ارتباط تحولات اخیر افغانستان دایر شده بود، در پاسخ به این سوال که آیا طالبان به تشکیل يك حکومت قوی و نیرومند قادر خواهند بود، گفت: به قدرت رسیدن طالبان به معنای حل بحران افغانستان نیست. این گروه قادر به تشکیل يك حکومت نیرومند مرکزی در افغانستان هم نیست.

طالبان به هیچ نوع حقوق انسانی احترام ندارند، و توقع هم نباید داشت که آنان در آینده روش مثبت و نیکی را در پیش خواهند گرفت. بر پاکستان لازم است که با افغانستان به حیث يك کشور برادر اسلامی برخورد نماید و بر همین اساس روابطش را با افغانستان برقرار نماید.

هفته نامه سیاسی، فرهنگی و خبری

امروز ما

زیر نظر شورای نویسندگان

UNIVERSITY TOWN P. O. BOX: 1073

PESHAWAR - PAKISTAN

قیمت يك شماره: ۳ روپيه يا معادل آن